

گویا این روزها،

غروب هم درد غربت را به فراموشی سپرده

و همه و همه، دست به دست داده اند

تا معنای غریب «غربت» را از خاطره ها بزدایند ...!

آشتنی با مهران ترین پدر

ایمان روشن بین



شابک: ۹۷۸-۰-۷۸-۳-۵۳۹-۹۶۴-۰

تقدیم پا:

آن که دوستش دارم؛
بیشتر از هر کس!



ISBN 978-964-539-085-1 فایل ۴۹۷-۰۳۴-۸۵-۱

شکوه شکایتی از پس زمانه...
به اهتمام: ایمان ووشین
نشر: مرکز فرهنگی اشتراکی میان
نویس جاپ: اول ۱۳۸۷
شمارگان: ۵۰۰ تیسخه
۱۳۰۰ تومان

حیرانی

پیش ترها هنگامه‌ی غروب و جمجمه عصرها، دل تنگ می‌شد و بی‌آن که
بیندیشم این غربت و دلتانگی نشان از کدامین اثر است؛

بی‌حصله و حیران!

گویا سرگشته‌ام...!

اما این اواخر که دلیل غربت و دلتانگی ام را یافتم؛ ناگهان، غروب هم
نهایی اش را از یاد برد...!

کویا این روزها، غروب هم درد غربت را به فراموشی سپرده و همه و همه
دست به دست داده اند تا معنای غریب «غربت» را از خاطره‌ها بزدایند...!
من دانی!!!

گاه آنقدر در جستجوی پاسخ‌هایی هستم که از خاطره‌هایم به کلی خالق می‌شوند؛
که اگر اند کی در آن می‌اندیشیم، پیشترها پاسخ‌را یافته بودم!





امروز اماه، می فهمم که عمری بیراهه پیمودم و بیهوده گذراندم!
هیچ کس نیز نبود تا بگوید: این ره که تو می روی به ناکجا آباد است!

من که کاملاً حیرانم...!

گفتم که در کنارت، جان را کنم نثارت
تبیع از تو گردن از من چون و جراندار

اما نه پاسخی یافتم و نه راهی

آنقدر اماه، خود را سرگرم کرده و به وادی حیرانی افتاده ام،
که کاملاً از راه بازمانده ام...!

آنقدر اماه، خود را سرگرم کرده و به وادی حیرانی افتاده ام،
که کاملاً از راه بازمانده ام...!

آفسوس که عمری پی اغیار دویذیم
از دوست بماندیم و به مقصد نرسیدیم
می دانی کدامین مردم دوای درد دوری است؟
آیا تو نیز چون من سرگشته شده ای؟
تو هم مثل من خسته و ناتوان گشته ای؟
تو آیا چون من، دنبال رهایی از تمہاری هستی؟

لاف سه

کس نگفت: فراموشی ات نشان از بی مهریت دارد!

با کدامین ادعای مقصود خواهی رسید؟ ادعای بی عمل کدامین نتیجه در بر دارد؟

در کدامین کوی و بروز بی او گشته و او را تیافی؟

به خاطر او تا چند فرسخ با چشم گریان دویدی تا شاید نظری کند و او غفلت نمود؟

این سخن، ادعای دروغی بیش نیست!

اگر انگشت خود گم می کردم
بیش از این در بی آن بودم! به هر کوی و بروزن سر می زدم،
از هر کس و نا کس سراغش رامی گرفتم!
روز را در جست پس از مدت ها که آن را نمی یافتم؛
داع گم کردن انگشت آن چنانبر دلم نهاده می شد که سوز آن،
گاه و بی گاه رنجم می داد!

پس این کدامین کذب و افتر است که گریبان گیرم شده
تا او را غافل از خود بدانم؟!

لاف عشق و گله از یار، زهی لاف دروغ

عشق بازان چنین، مستحق هجرانند!

به لفظ دخال دروغ دوهم که نمی شود!



و به سوی او

این چه بد عادتی است که در جمع دوستان، دیگری را به تمسخر می‌گیرم و بی‌شک
دلش می‌شکنم آنگاه، ندای «یا صاحب الزمان» بر می‌آرما
چرا با صدایی بلند، بر مادر خود سخن می‌رایم و آنگاه، خود را سر باز امام زمان می‌خوانم؛
آیا «او» چنین سر بازی را به در گاه خویش می‌پذیرد؟

این چه رسمي است که نگاه خود حفظ نمی‌کنم، از آنچه نهی از دیدنش شده‌ام،
آنگاه اشک می‌ریزم که «ای پرده نشین! پرده ز رخسار بیفکن»؟

گفتم که روی ماهت از من چرا نهان است گفتا: تو خود حجایی؛ ورنه رُخْم عیان است
برای او و دل محزونش شده حتی یکبار، نماز خویش را با توجه بیشتری بگزارم؛
شده آیا یاد خداوند و حضور قلب را با «عطر نام و ذکر او» در نماز عجین کنم؟
یا همیشه خویش نیز از صلات خود عقب می‌افتم؟!

شده است آیا برای شادی دل او هم که شده، تکانی دهم به خود؟
این سستی را از خویش به در آرم و خویش را از این خمود گمی؟!



اگر مشتاق دیدارش هستی به زیارت علی بن موسی علیه السلام برو!

کس راهنمایی ام نکرد:

او شب جمعه، چون تو که بر مزار پدر و مادرت می روی، به زیارت پدر و مادرش می رودا
کسی در گوش نخواند:

تو که این مستحب رهانمی کنی، چگونه امام عصر علیه السلام شب های جمعه
به زیارت جدش ابا عبد الله الحسین علیه السلام نرود؟

من هیچ گاه ز حمت سفر بر خود هموار نکرم تا از بی یافتنش به حریم
ثامن الحجج علیه السلام روم و چشم به در دورم،
مگر رخش بینم!

حدیث نفس می کنم:

تو خود خوب می داشی که او با به جمع غفلت زدگان نمی نهاد

به میهمانی گناه و غبیت نشینان نمی رودا!

فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟

با همین غفلت و در جمع همین غافلان بنشین تا رویش ببینی
زهی خیال باطل!

گفتا حجاب و صلت باشد هوای نفست

چون نفس را شکستی دستت رسد به دستم

اما کسی به من نگفت:



در طول عمرت تا به حال چند روزه دنبال امام زمان علیه السلام دیده ای؟ به این سو و آن سو
رق ای و از این دآن سراغش را گرفت ای؟ اگر محبت امام زمان علیه السلام باشی برای او
اشک می ریزی، ب دنبالش می کردی، از این سو و آن سو، از این عالم دآن مستقی سراغش را
می کیری و به هر کجا که احتمال حضورش را دعی سرمی زنی ترا راه رسیدن به او را جیا شوی.

پس کدامین ادعاء؟

کدامین روز را به حالت اضطراب در پی او به شب رساندم؟
کدامین شب از فراق و دوری اش نتوانستم چشم برهم ننم؟
کدامین سحر با چشم گریان سراغش را گرفتم و نیافتم اش؟ کسی به من نگفت:
اگر چنین می کردی پیش از این ها گرماگرم حضورش را در ک می کردی!
گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عقابت زان در برون آید سوی
تابیینم روی صاحب خانه را
آن قدر در می زنم این خانه را



هوا ۵ در



آن هنگام که بیمار می شدیم؛ زمانی که فشارهای زندگی بی تابمان می کرد؛
سر به سرای هر کس و ناکس می سپردم تا داروی درمان باشد.

پزشک و طبیبی نبود مگر آن که سراغش را می گرفتیم
دو او دارویی نبود مگر آن که به امید رهایی از غم و غصه ها مصرفش می نمودیم.

از دور و نزدیک داروی درمان را جویا می شدیم.

اما باز هم طبیب حقیقی خود را به فراموشی سپرده ایم.

ما که همگان را آزمودیم و نا امید باز گشتمیم، چرا برای یک بار و تنها یک بار

سراغ او نرفته ایم؟ چرا درد خود به درمان گر حقیقی بازنگفته ایم؟

غضبهای قصه های خود باز گفته ایم و پاسخ نگرفته ایم؛ یا باز گله و لاف است و

ادعای گزار؟!!

رفتیم و دویدیم همه عمر و نگفتیم دنبال که رفتیم؛ به سوی که دویدیم؛

ما فراموش کرده‌ایم

این ماییم که فراموش کرده‌ایم!

اولین و اصلی ترین راه را در آخرین گام هم نبیموده‌ایم!

و این چه انتظار عجیب و منتظر غریبی است که منتظرش هستیم!

ما حتی برای یک بار به او پناه نبرده‌ایم!

نزدیک ترین بار را با خطای خود، چه دور انگاشته‌ایم!

فراموشش کردیم؛ چون دوستش نمی‌داشتم!

محبتیش از کف بدادیم؛ چون به دیگری دلباختیم!

بیگانه از او گشتم؛ چون شیفته‌ی جمال دیگری گشتم!

و چقدر فراموشش کردیم!

چقدر تنهاش گذاشتیم!

و تنها نمکی بودیم بر زخم دیرینش!



دل به هر کس سپردیم جزا!

و فراموش کردیم که «الْقَلْبُ حِرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنْ حِرَمَ اللَّهِ عَيْرَ اللَّهِ»^۱ و فراموش
کردیم که دل تنها برای یک نفر جای دارد که اگر یکی آید،
لا جرم دیگری رود: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^۲

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبیر داشتن

یا ز دلبیر یا ز دل بایست دل پر داشتن

و چقدر جز او در آن قرار دادیم، با هر کس دوستی و رزیدیم جزا،
به یاد هر کس بودیم جزا و ...

... و همه و همه فراموشمان کردند و آن کس که به یادمان بود
 فقط او بود، فقط او!

تغایری که انسان می‌تواند خودش را بمحبوش برساند، این است که او را واقعاً دوست
بدارد و به او محبت پیدا کند!

۱- بحوار الأنوار ۶۷

۲- سوره عبار که احزاب آید

او هنوز از یاد نبرده است

... و شنیدم که برایمان استغفار می کرد و میگریست تا مگر خدایمان ببخشد
آن هنگام که در سردادب مقدس سامرهاشک هایش جاری بر گونه اش ندارمی داد:
« معبدو!!

شیعیان ما وابسته به ما هستند! از سر تقصیر اشان پگذرو آنان را ببخشای.
اگر گناه اشان از نیکی هایشان افزون است، از حسنات ما بر آن ها بیفرزا،
تا کفه ای نیکی هاشان از خطایشان سنگین تر گردد!
اگر نبود پاسداشت او، مدت ها پیش از این با هجمه ای مشکلات صبر
از کف داده بودیم؛ این فرموده خود اوست، که فرمود:
إنما غير مهملين لم راعاتكم ولا ناسين لذكركم ...!
ما هر گز در مراعات حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را
فراموش نمی کنیم ...



تو سینه‌ی صد چاک ز ما خواستی و ما
حتی ز فراق تو گریبان ندربیدیم
خدای نکند از ن امیدی لب به سخن بگشاییم که ما کجا و ارباب عالم کجا!
وجودی پر ز خطا و اشتیاء، لبریز از فراموشی،
کی تواند مهر محبوب در ک نماید و باب دوستی اش گشاید؟!
و چه خطارفته ایم یا این سخن!
که جز گمراهی ابلیس نیست!

از امام زمان علی السلام بخالت لکش!
امام زمان علی السلام بـ تو زدیک است، او بـ تو محربان است و بـ سخت کوش می دهد! موافق
باش شیطان فریبت ندهد! اگذار شیطان بین تو و امام زمان فاصله ایجاد کن!

نهایه کودک

ندیده‌ای فرزندی با خطای بسیار، چگونه حرمت پدر را پاس نمی‌دارد
چگونه در رابطه هم می‌کوبد و از خانه خارج می‌شود؛ صحیح تاشام با غرور کودکانه‌ی
خود بی‌علو و بهانه در کوی و برزن می‌گردد
وروسوی بخشایش نمی‌آورد. اما شب هنگام هنگامه‌ی تاریکی و تنهایی
چاره‌ای جز بازگشت به خانه‌ی پدری ندارد
در راه با واهمه‌ای که از پذیرفته نشدن عذر خود دارد زیر لب زمزمه می‌کند
«پدر جان‌امن که جز این منزل جاو مکانی ندارم»
اگر از این در روم به کلام‌مین منزل پانهم؟ آن هنگام که با ترس و اضطراب به در خانه
می‌رسد ناگاه می‌بیند در نیمه باز است و پدر پشت در ایستاده
گویا پدر منتظر فرزند است! اتا او را می‌بیند، به گرین در آغوشش می‌کشد
«فرزندم چه خوب شد آمدی! پیشتر هامنتظرت بودم!»
این است بخشش و بزرگواری یک پدر!



غافل نباش اما، پس از بخشش پدر، فرزند، غیر خطای خود خواسته باید
پشمیان و نادم از کرده‌ی خویش سر به راه آزادا

ورنه بخشش و بزرگواری

پدر حدو حساب دارد آن چنان نیست که بی فاصله در پس عفو و مهر پدر،
فرزند سر به طغيان بردو پرده‌ی حباب درد

هم چنان اتامنتظر مهر پدر نشيندا

پس از باز گشت، باید بازنگری در عمل نمود گرنه حد گذاشتن و نمک داش شکستوره
بخشن سوهی نمی بخشد

مربا نتراز بدر

این سخن سراسر مهر و امید، کلام حضرت رضا علیه السلام است که:

«الإمام والد الشفيف»^۵، امام برای تو به سان پدر مهر بان است!

پدری که چون کوه پشت تو ایستاده!

پدری که تمام تکیه گاه توست!

فرزند هنگامه‌ی تنها بی و مشکل، چه حامی و پشتیبانی جز پدر خود دارد؟

و امام زمان پدر ما و ما همه فرزندان او بیم!

اما نه فقط یک پدر، بلکه چون مادری مهر بان برای فرزند خردسال!

«وَالْأَمْ لِبَرَةُ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ»^۶، و مادر مهر بان برای فرزند خردسال!

چه مهری بالاتر از مهر مادر به فرزند؟ آن هم فرزند خردسال!



۵- الكافي ح ۱ باب نادر جامع في فضل الإمام و صفاته

۶- همان

یک پسر گم کرده یعقوب و دو چشمش کور شد
چون لگریم من که یک دنیا پدر گم کرده ام
ما پدر گم کرده ایم! پدری مهربان تراز جان!



مهربانی امام با این کلام به اوج خود می رسد و گویی سخن این است که:
شیعیان ما! محبت را در خانه‌ی چه کس گذاشی می کنید
که هیچ محبتی بالاتر و واقعی تراز مهر ما به خود نخواهد یافت!
امام زمان برایمان هم پدرند و هم مادر! صلابت و اقتدار و تکیه گاهی پدر،
هر راه با مهر و عطوفت و دلدادگی مادر!
مانیز جز خانه‌ی ارباب منزل گاهی نداریم و با تمام خطای خود یک صدانداز می دهیم:
با تمام اشتباه و خطای خود باز گشته ایم. که «اگر مز در برانی، به کجا شوم روانه؟!»
مگر کودک پشتونه‌ای جز پدر دارد؟ مگر نوکر خواست خود را
جز به در گاه ارباب می برد؟ پناه فرزند جز پدر کدامیں کس است?
با هر خطأ و اشتباه با کوله باری گناه رویی سیاه و حالی تباہ
هر قدر هم که بد کرده باشیم ما فرزندانیم و او پدر!
و این پدر است که با همه‌ی اقتدار و بزرگی اش، مهربانانه در مقابل فرزند می ایستاد و
منتظر لب گشادن او می شود تا بی هیچ عنزو و بهانه‌ای به آغوشش کشد
و با گذشت پدرانه اش سرش را بالا گیرد و خم به ابرو نیاردا

خدایی که می پرستی امام زمان علیه السلام از پدر بـ تو محربان تراست! باید روتـه امام
زمان علیه السلام باز باشد، بیشتر از آنکه پدر و مادرت باز است.

حال که در یافته ایم چنین بدر مهر باشی رـ؛ از چه روی غافل ز سخن گفتن با او یاشیم؟
آنگاه که یقین داریم واژه واژه‌ی کلام‌مان را من شنود،
به کدامیں سوی، روی غفلت نهاده ایم؟

چرا صبح تاشام با او سخن نمی گوییم و حل مشکل آز او نمی خواهیم؟
و چه جاذبه‌ی عجیبی است محبتـا و چه سهل است، مهر به محبوب!

ادب در گفتار، همیشه به یاد محبوب بودن،
صبح به صبح سلام دادن آن هم بازبان کود کانه، به یاد او برو بالین خواب رفتن
و به یادش از خواب خاستن، بی در بی سخن با او!

این هـا است سر پیدا کردن محبتـ به محبوب!
اگر او اوـل کس آگاه از حال مـاست، چـگونه است کـه با او مشورـت نـمی کـنـیـم و حل
مشکـلـمان رـا اـز او نـمـی خـواـهـیـم؟ اـز او تـوانـا و دـانـاتـر چـه کـس رـا سـرـاغـ دـارـیـم؟



ندیده‌ای چگونه کودک با گرفتن دامان مادر و اصرار در پی اصرار،

حاجت روا می‌شود؟

اصرار و پافشاری می‌نماییم و ورد زبانمان این استه:

دست از طلب ندارم، تا کام من برآید یاتن رسیده جانان، یا جان ز تن برآید

تا حاجتمن روانکنی، دست بر نمی‌داریم

که تو آگاهی ز حالمان و جز تو کسی نداریم!



همان طور که با پدر و مادرت رفقار می‌کنی با امام زمان علیه السلام رفقار کن!

همان طور که خودمانی با پدرت حرف می‌زنی و از او درخواست می‌کنی، با امام زمان علیه السلام

حرف بزن و از او حاجت را بخواه! امام زمان علیه السلام را از خودت دور نبین!

امام زمان علیه السلام از تو دور نیست! امام زمان علیه السلام به تو بی محنت است!

اللَّهُمَّ مَحْبِبَتِي

وَأَنْجِرْ بَشْرَتِي
كَسِيْدِيْسِيْرِ نَعْوَدُكَ

دُعَا كَوْيِتْ بُودَه وَنَامَتْ رَابِه احْتِرَامَ در هر مجلسِ به زبانِ آورده پس چندان باید ناسپاس
باشی که از بادا غفلت کنی؟

اگر من و تو این چنین ایم و حیا می کنیم از رها کردن او هنگام توان منابع خود،
پس این چه خیال باطلی است که برای «او» دعا کنیم و بر طرف شدن غم و خشنه اش
را از در گاه الهی خواستار شویم و برای سلامتی اش صدقه دهیم
«لو» اتفاق از بادمان غفلت کنندگانی خیال باطل!

برای نام زنان علیه السلام صدقه بده. هر صح که از خانه بروی می آیی به مقداری که در توان
داری بدلش صدقه بده. هر چند کم، ول مدامها
هم طور که برای پدر دادرت دهای کنی برای نام زنان علیه السلام به زبان طاییز و ساده می
خود دعا کنی!



اگر تو چنانی که اندک محبتی را فراموش نمی کنی
و در انتظار زمانی بروی جیران می نشینی؛ پس از چه روزاتام زمان
محبت تو را فراموش کنید اگر تو از پس شنیدن دعای خیر کسی برایت
ازی محل نسبت به او حیا می کنی؛
پس چرا تام زمان آشیوش شنیدت پهلویت نگذاید
آن سفر گردید که صد قاتله دل همراه است هر کجاست خدا را با سلامت طریق

~~شاهزاده اصل دشمن دندگان را به کعبه مخوده لعن است که از بخت پیدا گنی داد~~
را دوست پداری باشد بخت نام نهان «بیل السلام» را به خود تکمیل کنی اگر بخشی بال
رجانت نمی شود، آنرا آن پیماری گردید.

هنا از ما هدگی کنی هر مجلس نام از راه بیان جاری می کنی و خطا لورایی گلین
هر را لورای گل و سرمه گل از پیدا گنی، لعن طالع بخت است



از همه بالاتر اشییه شدن به آن چه محبوب علاقه دارد!
هر آن قدر که باری به محبوب خوش شویش تر شود
پیوندو مهرشان به یک دیگر ناگستینی ترسی گردد
باید خود را آن گونه کرد که امام زمان می سنداد
باید آن گونه سخن گفت که محبوب می ستاید
محبوب، تقوی و دوری از گناه را انتشار دارد و خود این گونه است
اگر خود را همان گونه که محبوب دوست دارد نماییم،
خواه فاخواه دوستی مان بیشتر ریشه می داند



و امروز که خطای خود دانستیم که چگونه فراموشش کرده‌ایم، بسان برادران یوسف باشیم که پیشمان از کرده‌ی خویش، روسوی پدر نهادند «یا آبان است غیر لاذینا لذکت‌خواهین»^{۱۷} پدر جان تو برای گناهانمان آمرزش طلب که ماختا کار بودیم

اگر به درگاه امام زمان باز می‌گردیم، باید سر به زیر افکنیم و نادم از کرده‌ی خویش، به نکرا اصلاح کار خود باشیم، نه اینکه باز گردیم در حالی که از خود حساب نکشیده و تصمیم قاطع نگرفته‌ایم! اگر چنین نکنیم مهر پدرانه را چه سود؟!

پس سر به زیر آذان خته و عرضه می‌داریم:
ای مهربان تراز پدر!

امروز با کوله پار گناه و شرم ساری در مقابلت ایستاده‌ایم و عنتری جز غفلت خود، و بهانه‌ای برای بخشش جز مهرت ثالث‌ایم و این است زیان حالمان



یک عمر دویلیم و به گویت نرسیدیم دل از تو شکستیم ولی دل نبریلیم

و می‌دانیم که خطأ کردیم!

اتا تو خود خوب می‌دانی که چز بیش گاه تو منزل و مأولی نداریم

امروز آمده‌ایم تا با سخنان کودکانه دلت به دست آریم

و برای همیشه دل در حلقه‌ی زنگت بندیم!

اگر در این بازار پر زرق و برق دنیادست عالم نگیری و رها یابان کنی

بی‌شک گم خواهیم گشت این پدر است که در آشوب هادست کودک

می‌گیرد و برای او دل می‌سوزانندنه فرزند برای پدر!

پس با همین زبان کودکانه و پاتنام وجود حرفی که ملت هاست در دل دارم

به زبان می‌آورم و یقین دارم تو که تا بدم خاتمه همراهم بوده‌ای نیز، چون من هستم!

می‌گوییم:

پدرِ میریانم الی عزیزِ چانم!

دوستت دارم، بیش تراز هر کس!

می بده تو گفتم،
تو هم بده چی کرد نباید

